

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد به مناسبت فرق بین حق و ملک و اینها، مرحوم آقای محقق اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف، رساله‌ای در این جهت نوشتند. چون خیلی مثلا بحثهای ایشان معروف است به دقت و مخصوصا که بحثهای فلسفی را هم به آن اضافه فرمودند، خب ما سعی کردیم در این مسئله تقریبا کلمات اعلام فن را متعرض بشویم.

مرحوم آقای نائینی، مرحوم آقای سید یزدی، انصافا هر کدامشان هم اعلم فی نفسه. و بله، مرحوم آقای اصفهانی، مرحوم آقا ضیاء.
مرحوم آقای اصفهانی اضافه بر اینکه در آن شرحشان بر مکاسب بخش بیع، اشاراتی دارند، این در همین خود مکاسب در این چاپ من، نمی‌دانم مکاسب ایشان چاپ جدید شده،

س: بله

ج: این رساله هم مفصل جدا؟

س: بله همان اولش ما شب نگاه کردیم آورده

ج: جداگانه آورده؟

س: همین اولش

ج: همین اولش مثل این. باشد

حالا من می‌خوانم اگر جایی هم چون دیروز که خواندیم مخصوصا بعضی از آقایان گفتند اصلا عبارت ایشان را سر و تهش را ملتفت نشدیم، مجبور شدم دو مرتبه امروز با یک، چون مخصوصا این نسخه من اینطوری است حالا، یعنی نسخه چاپ قدیم این طوری است.

جدا نشده، سر عنوان ندارد، حالا من اینجا عنوان می دهم، دیگر امروز یک مقداری خودمان را می گذاریم روی عبارات مرحوم آقای اصفهانی. چون عبارت ناقص افراد را آدم نباید بخواند یا بخواند درست بخواند. ناقص به درد نمی خورد.

عرض کنم که مرحوم آقای اصفهانی مثل بقیه آقایان اول به تعریف ملک پرداختند. در این رساله شان. حالا غیر از آن بحثی که در خود مکاسب دارند.

س: استاد عبارت پردازی ایشان خوب است یا مثل صاحب کفایه است؟

ج: دیگر حالا این قسمت را من وارد نمی شوم.

فقول، ایشان در تفسیر ملک، چند تا احتمال دادند. مجموعش چهار تا است. حالا من نمی دانم این نسخه جدید اینها را جدا کرده یا نه؟ من حالا می گویم برای اینکه اگر شما به کتاب مراجعه کردید، اینها را جدا بکنید که چون این در این چاپهای قدیم مثل گفت قلب مومن یکنواخت است از اول تا آخر، سر و ته درستی ندارد. حالا اقلاً جدا باشد.

وجه اول، ربما يجعل الملك من المقولات العرضیه، وجه اول اینکه ملک از مقولات باشد. یعنی وجود دارند، وجود واقعا برایشان هست، لكن فی ضمن قید.

آن وقت ایشان در مقولات عرضیه سه احتمال نقل کردند. یک احتمالی که نسبتاً مشهورتر است که از مقوله جده باشد، مثل تعمیم و تخطم و اینجور چیزها. و عرض کردیم چون در خود آن فن هم ازش تعبیر به ملک شده، شاید منشأ تصور آقایان از این باشد. که این ملکی که در فقه است همان ملکی است که در آن رشته آمده است.

دوم از مقوله اضافه باشد مثل ابوت و بنوت، که تضاعی فی بین مالکیت و مملوکیست هست، و اما بمعنا السلطنة المساوق للقدرة فیکون من مقولة کیف؛ این را خود ایشان احتمال دادند. ایشان در مقولات عرضی سه احتمال دادند؛ جده که نسبتاً معروف تر است، دوم اضافه که بعضی از بزرگان آوردند، یعنی اصحاب آوردند. سوم هم احتمال خود ایشان که مقوله کیف باشد. این سه تا احتمال.

بعد فرمودند و الكل باطل، این وجه اول را ایشان ابطال کردند.

س: منظور از کیف چیست؟

ج: چون می گوید از سلطنت است مثلاً، سلطنت انسان بر می گردد به آن

س: کیف نفسانی یعنی؟

ج: نه کیف به اصطلاح مثلاً خارجی مثلاً بر میگردد به خارجی نه اینکه نفسانی. ادعای ایشان، به سلطنت، سلطنتی که انسان دارد.

بعد ایشان این را می فرمایند والکل باطل، من حالا به ترتیب می روم جلو که ترتیب بحث هم به هم نخورد. بعد شروع می کنند این که ملک نه از جده است، نه از اضافه است، کیف هم که خیلی باید....

بعد وارد بحث می شوند. وجوهی ذکر می کنند که ملک، چون در اگر مقولات عرضی باشد وجود دارد، اما وجودش در ضمن غیر است نه اینکه اصلاً وجود ندارد. ایشان می خواهد بگوید اصلاً وجود ندارد نه اینکه وجود دارد.

احدها سه وجه ایشان ذکر فرمودند؛ ما از کتاب آقای خویی هم خواندیم. آقای خویی هم از مرحوم نائینی سه وجه نقل کردند در اینکه جزو مقولات نیست. و عرض کردیم احتیاج اصلاً به این بحث ندارد. چون ملک را ما خودمان انجام می دهیم، خودمان احراز می کنیم، احتیاجی به وجوه ندارد که خارج از ذات ما باشد. این سه وجه ایشان در اینجا آوردند که در کلمات آقای خویی هم نخواندیم، اینجا هم نمی خوانیم، دیروز هم نخواندیم، وارد این بحث هم نمی شویم کلاً.

این مورد اول.

س: در وجود خودمان این یعنی چه؟

ج: یعنی ما خودمان مالک می شویم می فهمیم چیست. ما اگر فرض کنید کسی بچه دار شد، می بیند بچه از او به دنیا آمده، می گوید بین بچه و پدر یک نسبتی هست، یک امر واقعی هست، بین پسر، بین این نسبت با فرزند دیگر با شخص دیگر وجود ندارد. پس یک امر واقعی است. ما در ملک یک چیز واقعی نمی بینیم. این کتاب ملک من است، بعد ملک دیگری می شود، بعد اصلاً از ملک خودم خارج می کنم، اباحه، چیزی وجودی نیست که به اصطلاح مثل وجود رابط است، رابطی نیست به اصطلاح. این راجع به تفسیر اول.

قول اول و تفسیر اول که از مقوله مقولات باشد. آن وقت سه احتمال هم در اینکه از کدام مقوله باشد. پس این قول اول به سه وجه بر می گردد، سه احتمال بر می گردد. سه وجه هم در مناقشه اش نوشته، احتیاج به مناقشه ندارد.

دو، و ربما یتوهم این دو برایش بگذارند. ربما یتوهم به تعبیر ایشان قول دوم؛ ان الملك العرفی و الشرعی من الامور المتزاعیه، در امور متزاعیه، اصلاً وجودی نیست. در امور مقولات وجودی هست، وجود مرتبط به غیر، مثل فوقیت سقف برای من، سقف هست و من هستم، چیز دیگری نیست. وجودی نیست. این فقط انتزاع می شود. این فرقی با آن است، این شبیه وجود رابط است آن وجود رابطی.

س: استاد یعنی بگویم منشأ انتزاعش در خارج است نه خودش

ج: بله، اصلاً ندارد. ذهن یعنی ظرف اتصافش الی عروضش در خارجش.

و ربما یتوهم ان الملك العرفی و الشرعی،

س: برعکس فرمودید شما. عروض ذهنی اتصاف ۰۷:۴۵

ج: نه، یعنی اتصاف به عنوان فوقیتش، حالا چون این دو تا کلمه هم جابجا می شود.

من الامور المتزاعیه الموجوده بوجود منشأ انتزاعها، این هم احتمال دوم. که ملک اصولاً چیزی نیست، فقط انتزاعی است. این قول دوم.

باز قول دوم را هم ایشان به سه قسم تقسیم کرده است. پس قول اول هم سه تا شد، سه تا احتمال شد، قول دوم هم سه تا. بعد ایشان می فرمایند که منشأ الانتزاع احد امور؛ سه تا احتمال دادند در منشأ انتزاع. یک، ما هو المعروف و هو العقد او المعاطات؛ حالا ایشان نسبت به مشهور می دهند که ملک انتزاع می شود از عقد یا از معاطات. فکر نمی کنم حالا مگر ایشان فرمودند، به احترام ایشان، فکر نمی کنم. چون عقد و معاطات قرارداد است، قرارداد بعد از ملک است، نمی شود مقوم ملک باشد اصلاً. اصلاً بعد از اینکه ملک شد، این ملک با عقد یا معاطات منتقل می شود. اصلاً عقد و معاطات، قرارداد این بعد از ملک است.

س: ملکیت دوم را می گوید

ج: ملکیت از آن انتزاع نمی شود

س: از اصحاب مملکه است بالاخره

ج: نه، ملک که آمد یکی از شؤونی که در ملک هست، این است که انسان می تواند جابجا بکند. نه اینکه از جابجایی ملک انتزاع بشود.

س: ملکیت دوم که انتزاع می شود

ج: ملکیت دوم نداریم. اول و دوم نداریم.

س: انتقال ملکیت است

ج: به هر حال انتقال ملک پس ملک شما اول فرض کنید. به هر حال ایشان نسبت به معروف داده، نسبت به مشهور داده، بنده عرض می کنم چون نگاه نکردم اقوال را الان نسبت نمی توانم بدهم، اما خیلی بحث عجیبی است که بگویم عقد و معاطات منشأ انتزاع ملک است. این خیلی تعجب آور است به هر حال.

حالا اگر بر فرض هم باشد، چه عرض کنم. این وجه اول.

طبعا عرض کردم من هدفم امروز بیشتر این است که مطالب کتاب ایشان را، چون این نسخه من از این چاپهای قدیم است، کمی شناخت مباحث و تنظیم مباحث مشکل شده، من لذا عرض کردم امروز بگویم. و بعد وارد این بحث می شود و ایشان هم قبول نمی کند. قبول نمی کند نمی خواهیم حالا وارد بحث بشویم. چون بحث ما در ملکیت نیست.

این قول اول.

قول دوم، در انتزاع ما توهمه جماعة فی باب الاحکام الوضعیه؛ مراد از این جماعت مثل شیخ انصاری. مرحوم شیخ انصاری معتقد است که ملکیت انتزاع می شود از مجموع احکام تکلیفی. یعنی در حقیقت وقتی می گوئیم یک چیزی ملک است یعنی یجوز لک التصرف فیه، یجوز لک الانتفاع به، یجوز لک تقله، یجوز لک اتلافه، این مجموعه احکام تکلیفی را که جمع بکنیم اسمش را می گذاریم ملک. پس ملکیت انتزاع می شود از مجموعه ای از احکام. ایشان نوشتند ما توهمه جماعة فی باب احکام الوضعیه، آن وقت هم رد می کنند. عرض کردیم این مبحث در مبحث احکام وضعیه اخیرا در بحث استصحاب، خود مرحوم نائینی هم رد کرد مرحوم شیخ را قبول نکرد. و توضیحاتی عرض کردیم. دیگر حالا از بحث نمی خواهیم خارج شویم.

این دوم، احتمال دوم، انتزاع بشود از، من فکر می کنم مشهورتر همین است. این رأی دوم مشهورتر است نه رأی اول. نه انتزاع از عقد. انتزاع از مجموعه تکالیف، مجموعه احکام تکلیفی، از آن مجموعه، و لذا ملک هم به جوامع و فرهنگها و تمدن ها و موارد مختلف، ملک عوض می شود. سر تغییر ملک آن مقدار حکمی که توش است. مثلا در یک جا ممکن است یک چیزی ملک انسان باشد، مثلا در غرب، می تواند اتلافش هم بکند. اما در اسلام نمی تواند اتلاف بکند. یجوز اكله یجوز بیعه، یجوز شرائه، یجوز عاریته، یجوز هبته، لکن لیس له اتلافه، این حکم توش نیست. اما در غرب در ملک این حکم هم هست. یجوز له اتلافه.

روشن شد؟ این هم اضافه بکنیم به کلام مرحوم شیخ تأییدا للشیخ رحمه الله. اگر ملک در قوانین فرق می کند، نکته فرقی این احکام است. در یک جا احکام بیست تا حکم است، در یک جا هیجده تا است، در یک جا ۲۵ تاست، در یک جا ۱۵ تاست، احکام عدش فرق می کند.

پس مراد از ملک انتزاع از این احکام است. و لذا مثلا می گوئیم مثلا فرض کنید ملکیت من باب مثال ملکیت مثلا ادوات تولید در یک نظام سرمایه داری یک طور است، در یک نظام مثلا اسلامی در اقتصاد اسلامی جور دیگری است مثلا. این مراد از اینکه ملکیت دو جور است آن سنخ احکام است، سنخ نه، عدد احکام است. چه مقدار شما تصرف می توانید بکنید، طبق آن انتزاع می شود.

خود من فکر می کنم الان نسبت هم نمی دهم، وقتی کلمات علمای سنی و شیعه را آدم نگاه می کند، بیشتر این معنا به ذهنش می آید.
این معنای انتزاعی که مرحوم شیخ فرمودند.
این هم معنای دوم از انتزاع.

بعد مرحوم به اصطلاح مرحوم آقای اصفهانی هم در اینجا مناقشه کرده، عرض کردیم آقا ضیاء، علمای ما هم در بحث احکام وضعی و تکلیفی در وسط استصحاب متعرض شدند. من چندبار عرض کردم اصولا ما یک مشکلاتی داریم به لحاظ ترتیبی در اصول در فقه، این بحث احکام وضعی و تکلیفی در کتب اصول متأخر ما در بحثهای استصحاب آمده است. در یکی از مثلا شبه تنبیهات استصحاب. آن هم تازه مقدمه تنبیه استصحاب یا مقدمه ای که از اقوال استصحاب است. لکن در کتب اهل سنت بحث احکام وضعی و تکلیفی مستقل در اصول است. چون در کتب اهل سنت در تنظیم ابواب اصول، البته همه شان نه، و غیر اهل سنت، مثل فرض کنید زیدی ها، زیدی ها کتاب بزرگی دارند در اصول که پیش من هست. اینها یکی از فصول اصول را حکم گذاشتند اصلا. حکم، اقسام حکم، واجب، مستحب، احکام وضعی، احکام تکلیفی، مولوی، ارشادی، ترابط ما بین، و لذا در این بحث، بحث اجتماع امر و نهی را در همین فصل آوردند نه در اوامر. در اینجا آوردند.

یکی از کارهای دیگر هم این است که مثلا بحث اجتماع امر و نهی را کجا بیاوریم. در کتاب هایی مثلا فرض کنید مثل کتاب کفایه یا حتی معالم در بحث اوامر آورده، یا نواحی آورده، در مرحوم آقای آشپز محمد حسین اصفهانی نظر مبارکش این بود که بحث مستقلات و غیر مستقلات عقلیه بیاوریم. اصلا ملازمات عقلیه، بحث مستقلی ایشان درست کردند. عرض کردیم هر دو رأی خالی از اشکال نیست.

اهل سنت این بحث را اصلا یک فصل دیگر گذاشتند. نه ملازمات عقلی را جدا کردند نه در اوامر. یک بحثی راجع به حکم گذاشتند. حکم و معرفت احکام من جمله ترابط بین احکام. ترابطی که به احکام دارند، نسبتی که دارند، مثلا اوامر با نواهی، چه نسبتی، این

بحث را آنجا گذاشتند. وانصافا هم این درست است نه ما صنعه مرحوم مظفر که یک باب تازه‌ای باز کرده و لا ما صنعه المشهور در

کتب فعلی

س: از مقدمات اصول است یا از مقدمات فقه است؟

ج: خود اصول است، لب اصول است. نه چرا فقه باشد؟

اصول خودش کلا مقدمه فقه است.

س: این را نه در الفاظ مطرح کنیم نه در بحثهای عقلی

ج: نه ملازمات، همان جای خودش، جایگاه خودش حکم است. ترابط بین حکم، تلازم بین احکام، بین احکام تلازم هست یا نه، تعاند

بین احکام. آنجا متعرض بشویم.

س: همه ابواب را در بر می گیرد ۱۵:۵۵

ج: نه مباحث الفاظ غیر از آن است. مباحث الفاظ، مباحث اصول عملی غیر از آن است.

س: تلازم بحث عقلی است دیگر

ج: می دانم تلازم بحث عقلی آنجا نداریم، تلازم بین ارتباط قانونی است.

این رأی دوم شد که مرحوم آقای آشیخ محمد حسین آوردند رحمه الله علیه.

رأی سوم ما ربما یتخیر من ان تمکن الشخص، این در این چاپ جدید اینها را جدا کرده، در این چاپی که شما دستتان هست؟

س: بله الثالث دارند

ج: نه ثالث که خود ایشان دارد. نه این که من گفتم این دوم است، این اول است. ربما یتوهم را دوم قرار دادیم یا ایشان نه

س: آن ربما یتوهم ها را عدد نزده

ج: نزده، خوب بود اینها عنوان زده می شد که عبارات، چون اینها زیاد پشت سر هم هستند، خسته می شود آدم، کمی هم به هم می پاشد.

.....
الثالث ما ربما يتخير من ان تمكن الشخص من بيع العين و نقلها بانواعها و تقلبيها و تقلبها شرعا منشأ لانتزاع الملكية شرعا فقدتره
خارجا على العين بانواع التصرفات شرعا، منشأ انتزاع الملكية؛ بيايم بگويم چون قدرت در خارج، عرض کردیم ملکیت ابتدائاً در
زندگی انسان به صورت بسیطش این بود، می رفت یک سیب از درخت می کند، این سیب دستش بود، می گفتند ملک. این ملک این
جوری درست می شد. می رفت یک فرض کنید یک حیوان یا کبوتری را می گرفت، دستش می گرفت در خانه می برد، می گفتند ملک.
ایشان می گوید که ما انتزاع بکنیم ملک را از این. از این تمکن، از این قدرت، از این به اصطلاح انتزاع بکنیم.
لا مجرد جواز التصرف فيه شرعا، این احتمال سوم در معنای انتزاعی.

و فيه ایشان آن را هم قبول نمی کند.

پس مرحوم آقای آشیخ محمد حسین اصفهانی اول جزو مقولات گرفتند، فرمودند قبول نمی شود. سه تا اشکال کردند. دوم جزو امور
انتزاعی گرفتند. انتزاعی اش را هم سه جور معنا کردند. هیچ کدام از انتزاعی را هم قبول نکردند. روشن شد؟
س: معنایی که الان گرفتند که یک سیبی فرض کنیم دست

ج: این را من گفتم ایشان نگفت، اشتباه به ایشان نشود. آن سیب را من بدبخت گفتم. به آشیخ محمد حسین اشکال نکنید. این را من
عرض کردم که سیب را می گیرد، قدرت دارد، این می شود ملک.

س: استاد این ماهیت خارجی نیست در خارج، یک مقوله نیست این؟ آخر مقولات را رد کردیم، الان این فرمایشی که فرمودید خودش
یک مقوله است

ج: مقوله نیست این که

س: این احاطه ای که دارد بر آن شیء

ج: خب دیگر ایشان می خواهد بگوید از آن جده نیست دیگر، آن اشکالاتی که دارد

این یک. حالا شاید هم ایشان تکرار کرده. پس مرحوم آشیخ محمد حسین تا اینجا سه تا احتمال در مقوله بودن بود، رد کرد. انتزاع هم سه تا معنا کرد، این را هم رد کرد. اینها کلاً تا اینجا به اصطلاح وجه دوم.

حالا من نمی فهمم چرا چون احتمالاً همین قدرت و تمکن بود. در اینجا خوب دقت کنید. و اما عدم کونه من المقولات الثلاث بالخصوص؛ این را نفهمیدم چرا، دو مرتبه بحث مقولات را مطرح کردند. در ذیل انتزاع کاشکی در این چاپهای جدید یک جوری حل قصه می کرد. نمی دانم چه شده، این شاید مثلاً چون انتزاع از تمکن است، احتمالاً همین اشکال ایشان که این تمکن خودش یک احاطه ای است، یک نوع مقوله ای است.

خوب دقت بفرمایید، پس ایشان اول، سه تا احتمال مقوله رد کرده و کل باطل. بعد از اینکه معنای دوم که انتزاعی بود آورد و معنا کرد و رد کرد، باز دو مرتبه، هنوز هم نمی فهمم من.

و اما عدم کونه من المقولات الثلاث بالخصوص؛ باز دو مرتبه برگشتند. این مربوط به اول است به هر حال. به هر حال این عبارت که مربوط به اول است، مربوط به دوم نیست. حالا چه ربطی دارد نمی دانم.

بحث وارد بحث می شوند که جده معنایش چیست، آن وقت وارد بحث می شوند که جده احاطه نیست، جده هیئت است، الی آخره... اضافه معنایش چیست، نمی دانم فلان، بعد وارد این مقولات می شوند. و این معنا را هم رد می کنند. حدود به این چاپی که من دارم شاید یازده سطر است به این چاپی که من دارم. آنجا قاعدتاً شاید نزدیک یک صفحه می شود.

و اما عدم کونه من المقولات الثلاث بالخصوص، دیگر نمی خوانم، چون عرض کردیم هدف ما خواندن اینها نیست. فقط چون دیدم عبارت دیروز یکی از آقایان گفت اصلاً ما نفهمیدیم ایشان عباراتش اینقدر مجمل بود نفهمیدم چه می گوید. این را من برای توضیح دیدم امروز مجبورم بگویم.

پس سه تا معنای انتزاعی را هم ایشان رد کردند. تا می آیند و کذا لیس من الاعتبار الذهنیه، این معنای سوم است. نمی دانم در این

س: دوم یا سوم؟

ج: سوم دیگر. اول مقولات، دوم انتزاع، سوم و کذا لیس من الاعتباریات الذهنیه، این سوم است. دقت کردید؟ این هم رد می کند. مراد

ایشان از اعتبارات ذهنیه، ظاهرا مرادش همان تحلیل ذهنی اش، یا تحلیل خارجی هست، تحلیل ذهنی اش، جنس و فصل.

کالجنسیه و الفصلیه، ظاهرا مراد ایشان این باشد. اعتباریات ذهنی مرادشان این است.

والنوعیه، فان معروضاتها چون اینها کلی هستند، ۲۸:۲۱ به یک معنای از کلی، امور ذهنیه لا خارجی، و من الواضح ان زید الخارجیه

هو المالك شرعا و عرفا؛ این هم احتمال سوم. به تعبیر ایشان. روشن شد؟

اگر این چاپ جدید اقلا اگر عنوان می داد بهتر بود. احتمال سوم در معنای ملک اعتبارات ذهنی یا تحلیل ذهنی.

س: یعنی از مفاهیم ذهنی انتزاع داشته؟

ج: هان، مفاهیم انتزاعی ذهنی صرف. این هم که باطل شد. درست شد؟

بل التحقیق الحقیق بالتصدیق ایشان این معنای چهارم است. بل التحقیق الحقیق بالتصدیق، این معنای چهارم است که خودش قبول دارد.

چون دیروز اشاره کردم که مرحوم آشیخ محمد حسین اعتباری می داند. این معنای چهارم است. پس خوب انشاء الله اگر رساله ایشان

را ملاحظه فرمودید، این چهار تا معنا را جدا کردیم که اشتباه پیش نیاید.

پس معنای اول مقولی بودن، دو بار مقولی بودن را مناقشه می کند هنوز هم نفهمیدیم چرا. معنای دوم انتزاعی بودن، سه احتمال در

معنای انتزاعی می دهد که به نظر من دومی معروف است که شیخ انصاری هم قائل است. ایشان اولی را معروف گرفته که انتزاع از

عقد و معاطات است. آن که خیلی بعید است اصلا انتزاع از عقد و معاطات که خیلی بعید است.

معنای سوم هم اعتباریات ذهنی به قول ایشان، آن تحلیل ذهنی. یا اعتبار به اعتبار اینکه معروضش در ذهن وصول پیدا می کند.

چهارم بل التحقیق الحقیق بالتصدیق فی جمیع الوضعیات العرفیه او الشرعیه انها موجوده بوجودها الاعتباری؛ اینها وجود اعتباری، ملک

یک امر اعتباری است. این هم وجه چهارم.

پس ایشان مجموعاً از معانی ملک این چهار تا را فرمودند. البته لابلای صحبت‌هایشان گاهی بحث ملکیت حق تعالی را هم آوردند. آقای خویی که از اول از ملکیت حق تعالی شروع کردند. خواندیم عبارت آقای خویی را. این چهار معنا. خب اولی هم به سه تا برگشت، دومی هم به سه تا، شش تا، این دو تا، تقریباً هشت تا. هشت تا احتمال مجموعاً از کلمات ایشان در باب ملک در می‌آید.

لا بوجوده الحقیقی، بله، بمعنا ان المعنا سنخ معنا بحيث لو وجد الخارجا بوجوده الخارجی لکان اما جوهر؛ ببینید معنای اعتباری چیزی است که انسان درست می‌کند، می‌سازد. تصادفاً این معنای اعتبار را مرحوم آقای آشیخ محمد حسین هم دارد. ما کراراً عرض کردیم معنای اعتباری به معنای ابداع نفس است، به معنای تصرف نفس است. یا به عبارت دیگر اعطاء حد شی غیره. اگر انسان در یک امر واقعی تصرف بکند، آن حد را به غیر واقعی بدهد، این را می‌گویند اعتبار؛ چون این معنا را، دیدم اینجا آشیخ محمد حسین من ندیده بودم آشیخ محمد حسین در اصول یاد نمی‌آید، اما اینجا دارد ایشان.

بله و لذا، بل اوجده مثلاً اوجده من له الاعتبار بوجوده، نه بوجود، به مجرد ایجاد وجود پیدا می‌کند. دیگر حالا ایشان این را توضیح کافی ندادند. ما عرض کردیم یکی از خصایص مهم در امور اعتباری این است که مقام ثبوت ندارد. این که نوشتند مثلاً اینجا در مقام ثبوت این طور است، اثبات، مثلاً در بحث اجزاء توی کتب اصحاب دارد که در مقام ثبوت مثلاً چهار تا احتمال دارد در مقام اثبات. اصلاً امور اعتباری ثبوت ندارند، چون واقعیت ندارد. چون از مقوله مفاهیمی است که نفس ایجاد می‌کند. و به نفس ایجاد وجود پیدا می‌کند. مثل کن فیکون می‌ماند.

س: در بحث اجزاء با قطع نظر از ادله اینجوری چه می‌کند

ج: احتمال است،

س: خب احتمال باشد

ج: پنجاه تا احتمال، احتمال است، ثبوت ندارد

س: پنجاه تا نیست

ج: چرا نباشد

س: همین سه چهار تا است

ج: چون چیزی نیست، احتمال است دیگر. چرا چه مشکل دارد؟ بگوییم مثلاً احتمالات معقولش این قدر است. خیلی خب، احتمال است، نه ثبوت دارد. ثبوت یعنی یک چیز نفس الامری. اصلاً امر اعتباری ثبوت ندارد. لذا در امر اعتباری ثبوتش و اثباتش یکی است، فرقی نمی‌کند.

لذا ایشان یک مثالی می‌زند مثلاً الاسد بمعنا الحيوان المفترس معنا لو وجد بوجده الحقيقي لكان فردا من نوع الجوهر، خیلی خب حالا ایشان در ذهنشان روی جواهر و اعراض و از این حرفها.

لکنه قد اعتبر زيدا اسدا، لذا در مثل شیر، شیر خارجی، آنجا ثبوت و اثبات معنا دارد. مثلاً آیا در اتاق شیر هست؟ امکان دارد باشد، ثبوتاً امکان دارد. می‌رویم نگاه بکنیم در این ساختمان هست. اما اینکه زید شیر هست یا نه؟ آن نمی‌گوییم امکان، تابع جعل است، تا گفت اسد می‌شود، تا نگفت هم نمی‌شود. لذا عرض کردیم این معنایی که در باب انشاء دارند، ایقاع المعنا بلفظ یقارنه؛ به نظر من خیلی دقیق است خلافاً لما علیه الاستاد رحمه الله. این معنا خیلی لطیف است. انشاء از سنخ اعتبار است. یکی از اقسام اعتبار انشاء است. استعاره است، تفصیل هست، قوانین هست، قانون هست. اینها تمام از اقسام اعتبار هستند. یعنی با این ایجاد می‌شود، اصلاً این، عرض کردم در این کلمات شاید هم مرحوم آقای طباطبایی از متأثر به افکار مرحوم علامه بوده، از ایشان گرفته، از آقای اصفهانی. یک بحثی در آن جلد اول اصول فلسفه دارد ادراکات اعتباری. بحث خوبی است، این بحث ادراکات اعتباری را ما قسمت‌هایی‌اش را می‌تعدد گفتیم.

این ادراکات اعتباری در زاویه بحث ما یا اعتبارات ادبی است، مثل زید اسد، یا اعتبارات قانونی است در بحث ما فعلاً. مثل اینکه می‌گوییم ملک، حرام. حرام یک نوع اعتبار قانونی است.

.....
عرض کردیم این بحث در دنیای اسلام مطرح شده. توی مباحث اصول هم هست. صلب بحث اصول هم هست. توی مقدمات استصحاب هم نیست. و آن توی بحث حکم است. همین پریروز هم عرض کردیم آن که من از کلمات اهل سنت می فهمم حکم را که اعتبار می داند، این اعتبار فقط به حکم تکلیفی می خورد. حکم وضعی را اعتبار نمی دانستند، اخبار می دانستند. حکم تکلیفی را انشاء می دانستند، حکم وضعی را اخبار می دانستند.

همین مثالی که همین تازگی هم زدم، در اصول هم زیاد می زدم، اقم الصلاة لدلوك الشمس، این اقم الصلاة را حکم می دانستند اعتبار. لدلوك الشمس را اخبار می دانستند که ما می گوئیم حکم وضعی. ما الان می گوئیم حکم وضعی. آنها اخبار می دانستند. یعنی چه؟ یعنی می گفتند این نماز یک عبادتی است که باید بعد از زوال باشد. این زوال، این شکل آن عبادت است. آن عبادت الان درست نیست، بعد از زوال درست است.

س: جعل دارد ندارد اینجا؟

ج: خب ما می گوئیم جعل دارد چرا قبول کردیم. آنها می گویند جعل ندارد اخبار است.

یعنی بعبارۀ آخری بیان ماهیت نماز است.

س: بالاخره یک مجعول است دیگر

ج: نه دیگر می گفتند فقط بیان است.

س: خب خود انشاء هم اخبار

ج: انشاء را اخبار نگرفته، شما باز برگشتید، آقای خویی شبیه اخبار گرفته

س: منظور لدلوك الشمس را شما می خواهید اخبار بگیرید این طرفش هم مثل همان

ج: اخبار نیست، اینجا جعل کرده.

جعل یعنی چه، خوب دقت فرمودید؟ پس اعتبار قانونی به این، مثلاً حرام، چرا کلمه حرام را در لغت عربی به کار بردند؟ چون حرام در لغت خود صلب لغت به فارسی ما می گوئیم محرومیت. حرام یعنی کسی را از کاری محروم بکنند. وقتی می خواهد بگوید آقا مثلاً لا تخرج من الغرفة این در حقیقت آن محرومیت تکوینی را در مقام اعتبار ایجاد کرد. اعتبار به این معنا. پس ما یک محرومیت تکوینی داریم، در اتاق را می بندیم، دست طرف را می بندیم، پای طرف را می بندیم بیرون نرود، این محرومیت تکوینی است که از اتاق خارج نشود. یک محرومیت اعتباری داریم. یعنی یک محرومیتی را که ما ابداع کردیم. نه در خارج و در تکوین. به او گفتیم لا تخرج من الغرفة. این هم حرام به این معنا حرام می گویند، روشن شد سر اعتبار چیست؟ آن نکته اعتبار کجاست؟ چون بنا به این شد که ما امر حقیقی و واقعی داریم، یک چیزی را مثل او اعتبار می کنیم. مثلاً اسد داریم، شیر واقعی داریم، زید را می آیم چه کار می کنیم؟ لباس اسدیت می دهیم. عرض کردیم زید اسد، جانی اسد، بنابر معروف بین اهل لغت مجاز است؛ یعنی کلمه اسد به معنای زید است. اسد به کار برده شده، مراد زید است. این مجاز در لفظ است.

بنابر مبنای سکاکی مراد مجاز در اسناد است. بنابر این مبنا اگر مبنای مرحوم آشیخ محمدحسین اصفهانی این باشد که ظاهر عبارت این است، مجاز در مسند الیه است نه در اسناد نه در لفظ. اعتباری که شده در مسند الیه است. اعتبار چه شده؟ زید که انسان است، کما لباس انسانیت را از او خارج کردیم، لباس شیری به او پوشاندیم، کما من او را شیر می بینم.

س: ادعایی دیگر

ج: ادعایی است.

یک وجود ادعایی است. وجود ادعایی می گوئیم اعتباری. آن وقت این وجود اعتباری یک سنخ خاصی است. وجود نیست، ندارد، هیچ ثبوت هم ندارد. این رویش آثار فراوانی بار می شود. در اعتبار اگر دقت بشود، آثار فراوانی، و لذا ما در بحث احکام اعتباری عرض کردیم، در احکام وضعی و تکلیفی مجموعاً سه تا رای در دنیای اسلام مطرح است. مثل اقم الصلاة لدلوك الشمس. رأی مشهور هم اقم الصلاة اعتبار است، هم لدلوك الشمس اعتبار است. این ماهیت صلاة را به این شکل می بیند.

رأی دوم رأیی که ظاهر اهل سنت دارند. اقم الصلاة اعتبار است، لدلوك الشمس اخبار است. رأی سوم، رأی مرحوم آقا ضیاء، اقم الصلاة اعتبار نیست، امر حقیقی است، لدلوك الشمس اعتبار است. چون مرحوم آقا ضیاء حکم را اعتباری نمی داند. آقا ضیاء خلافاً ل همه فقهای اسلام، حکم را، حکم تکلیفی را اراده مبرزه می داند. یا ابراز اراده.

من آب می خواهم، این آب خواستن را ابراز می کنم. این می شود حکم. آن وقت در اینجا اراده من که امر ذاتی است تکوینی، این که اعتباری نیست که تکوینی است. ابراز هم با کلام است، این هم تکوینی است. ابراز هم تکوینی، ممکن است با کلام باشد، با دست باشد، با اشاره باشد، با نوشته باشد. ابراز هم امر واقعی است، اراده هم که امر واقعی است، پس اعتبار کجاست. چه چیزی را اعتبار کردیم؟ می گوید بله، عقل حکم می کند به عقد که اگر مولا اراده اش را ابراز کرد، تو آن اراده را انجام بده. پس کار مولا تکلیف نیست، کار مولا جعل نیست، کار مولا اعتبار نیست، کار مولا ابراز اراده خودش است. من این را می خواهم، من این را می خواهم، این که شما اسمش را می گذارید تکلیف، این که شما اسمش را می گذارید عبد يجب اطاعته، عبد يجب علیه اتیان مراد مولی، عبد اگر فهمید به هر راهی فهمید، البته آن اراده باید ابراز بشود. اگر عبد فهمید که مولا چنین چیزی را می خواهد باید انجام بدهد.

من شاید برای اولین بار در آقایانی که دیدم تا حالا در شرح عبارات مرحوم آقاضیاء آقایانی که بعد آمدند، من عرض کردم آقا ضیاء بعضی وقتها حرفهای عجیب و غریبی دارد، بینی و بین الله، خیلی حرفهای عجیب و غریب می زند. این خیلی مرحوم آقا ضیاء فکر می کرده و خیلی واقعا بعضی جاها ظرافت های لطیفی دارد. تعجب آور این تعبیر ایشان که اصلاً حکم اعتبار نیست. تعجبش کجاست؟ شاید مثلاً دوستان سال قبل از مرحوم آقا ضیاء، موتسکیو در این کتاب قرارداد اجتماعی هم همین حرف را، در قانون می زند. قرارداد یعنی ابراز. جامعه یک قرارداد می گذارد، این قرارداد اجتماعی قانون. قانون چیزی نیست که جعل بکنی. خیلی عجیب است، کتاب دارد قرارداد اجتماعی.

ج: هان این اشکالی است که دیگران به موتسکیو کردند، ببخشید ژان ژاک روسو، اشتباه کردم. حواسم پرت بود. ژان ژاک روسو که می گوید قانون، آن قرارداد، خیلی عجیب است، من تعجب می کنم. مثلاً آقا ضیاء می گوید در باب وضع، می گوید در باب وضع رابطه بین لفظ و معنا، بین این لفظی که شما، این رابطه ذاتی است اما طرفینش اختیاری است، جعلی است. مثلاً بگویید لفظ آب آن معنا بیاید، لفظ نان آن معنا، ممکن است جابجا بکنید. طرفین رابطه اعتباری هستند. اما خود رابطه امر واقعی است. همه هم اشکال کردند به آقا ضیاء، در بحث وضع نگاه بفرمایید. این حرف مرحوم آقا ضیاء در باب وضع با این نظریه جدیدی که غربیها می گویند که وضع را ارجاع می دهند به انگیزه های شرطی شده خیلی می خورد. خیلی عجیب است. فقط بیچارگی آقا ضیاء این که در نجف این مطلب را گفته، تصادفاً هنوز تا زمان ایشان انگیزه های شرطی شدن در روانشناسی هم مطرح نبوده است. آن که بیشتر در روان شناسی مطرح بود، مسئله تداعی معانی بود. مرحوم آقا ضیاء می گویند، یک رابطه، آن وقت ما این مسلک انگیزه های شرطی شده را، مسلک آقا ضیاء را تعبیر کردیم یک نوع ترابطی بین لفظ و معنا توی غریزی، ترابط غریزی، این باز تعبیر بنده است، آقایان نفرمودند. یک نوع ترابط غریزی قائل است. این ترابط غریزی ذاتی است. ترابط ذاتی است. اما طرفینش اختیاری است.

همان مثال معروف که غذا برای سگ می برد زنگ می زد، مثلاً ۲۱ بار که غذا برد، در دفعه ۲۱ غذا نبرد زنگ زد، حیوان لعابش راه افتاد؛ چون هر بار این صدای زنگ که بود، با غذا هم همراه بود. ببینید خیلی عجیب است. یعنی ممکن بود این ۲۱ بار با چراغ روشن کردن باشد. ببینید طرفین رابطه. ممکن است هر وقت که غذا برایش می برد چراغ روشن می کند. آن وقت اگر بعد از آن حسابی که دارد، البته در روانشناسی دیگر حسابی شده و انگیزه های شرطی شده و قواعدی نوشتند، چند بار می شود و ضعیف می شود و قوی می شود و چطور از بین می رود، دیگر آقا ضیاء این حرف هایش را نفرمودند. اما اصل معنا این خیلی عجیب است از مرحوم آقا ضیاء. می گویم همه آقایان هم با آقا ضیاء اشکال کردند. آخر معقول نیست ترابط بین این دو تا ذاتی باشد، طرفینش اعتباری باشد، جعلی باشد. اصلاً چنین چیزی می گویند معقول نیست، چطور آقا ضیاء این حرف را زده؟

من معتقدم مرحوم آقا ضیاء همین معنایی را که اینها بعد با آزمایش رسیدند، و آن اینکه انسان یک غریزه‌ای دارد، طبق این غریزه ایجاد ترابط می‌کند. این غریزی است. این ابداعی من نیست. اگر مراد آقا ضیا را از ذاتی غریزی بگیریم، یعنی این جعلی نیست. اما طرفیش جعلی هستند. آن غریزه در حیوان هست، که بین زنگ و غذا ترابط یعنی ممکن است بین چراغ و غذا، ممکن است بین سوت زدن و غذا، ممکن است بین یک شخصی بیاید در عین حالی که آن شخص می‌آید یکی دیگر غذا برایش بگذارد. بعد ترابط ایجاد می‌شود بین آمدن شخص و غذا. طرفیش جعلی هستند اما خود ترابط... آن وقت این ترابط هم اگر بگوییم مرحوم آقا ضیاء دیگر از بحث خارج شدیم. بگوییم مراد مرحوم آقا ضیاء از ذاتی یعنی غریزی، چون ذاتی گاهی اوقات مثلاً رابطه بین علت و معلول مراد می‌شود. و حرف آقا ضیاء بد هم نیست اجمالاً، اجمالاً حرف آقا ضیاء. و معقول هم هست، یعنی دقیقاً آقا ضیاء را چیزی را که بعدها غالباً غربی‌ها، الان قائل به این هستند دیگر. البته خیلی از غربی‌های جدید که اصلاً رابطه بین لفظ و معنا قائل نیستند، مثل نظریه آقای خویی، نظریه تعهد. چون نظریه تعهد مال آقای خویی که قبلش در مرحوم آقای نهاوندی در تشریح الاصول فرمودند در حقیقت آن نظریه با این بحثهایی که امروز به نام به اصطلاح خودشان هرمنوتیک رایج شده خیلی می‌خورد که اصلاً بین لفظ و معنا رابطه‌ای نیست، ولو اعتباری.

آقا ضیاء یک رابطه ذاتی قائل است. طرفیش قابل تبدیل هستند. مثل مرحوم آقای خویی که از ایشان گرفتند، مرحوم آقای نهاوندی که در تشریح الاصول دارند. مرحوم آقای آشپخ محمد رضای اصفهانی در ۳۸:۵۱ و آقای خویی، که اینها قائل به مبنای تعهد هستند. تعهد یعنی هیچ رابطه‌ای بین لفظ و معنا نیست. و آثاری که دارد دیگر از بحث خارج شدیم امروز کمی. ببخشید.